مثنوی: تفسیر معنوی

کریم پور، مرتضی

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین‏ دیو آدم را نبیند غیر طین

در میان آثار ارزنده ادب پارسی که به آیات و مفاهیم‏ قرآن مجید توجه داشته‏اند،مثنوی معنوی از جایگاهی‏ ویژه برخوردار است.این کتاب شریف آنچنان مشحون‏ از نکات و اشارات قرآنی است که به جرأت می‏توان بخش‏ عمدهء اعتبار آن را مرهون همین خصوصیت دانست.

مثنوی معنوی تفسیری از آیات و مفاهیم قرآن است‏ که به زبان شعر برگردانده شده و بی‏تردید فهم صحیح آن‏ بدون التفات به معانی قرآن غیر ممکن است.

اندک تأملی در واژگان،ترکیبات و اندیشه‏های مثنوی‏ بروشنی آشکار می‏سازد که صاحب این اثر گرانبها-مولانا جلال الدین بلخی-بینش و اعتقادی عمیق و تدبر و استغراقی وافر در نکات آیات کلام اللّه داشته است.این‏ رند معرفت‏آموز قافیه اندیش،ظاهر و باطن سخن خود را به زیور آیات الهی آراسته و اسرار قرآن مجید را با شور و وجدی عارفانه بر تارک مثنوی نشانده است.

توانایی کم نظیر مولانا در تلفیق نکات قرآنی و بدایع و صنایع شعری،مثنوی را به مذاق حقیقت طلبان ظاهر شکاف،خوش ساخته و موقعیتی ممتاز به این اثر ارزشمند بخشیده است.این ویژگی کلام مولانا،حتی در زمان خودش نیز باعث استقبال عامه مردم از مجالس وعظ و تذکیر وی گردیده بود.مولوی با خروج از زهد خشک و با ارائهء کلامی که در عین سادگی،لطایف و ظرایف فراوانی‏ را در برداشت،مریدان و مستمعین فراوانی را مجذوب‏ خود ساخته بود.چرا که بسیاری از مجالس وعظ در عصر مولوی،تکرار مکررات و ملال‏آور بود.به قول شاعر:

پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند

اما مولانا نه تکرار که دنیایی از حلاوت را به دل و جان‏ اطرافیان خود ریخت و همیشه از فزونی معنا و نقصان‏ لفظ ناله‏ها داشت.و از همین رو مشتاقان فراوانی را مجذوب خود کرد.

البته گرایش به اندیشه‏های عارفانه و یکسو نهادن‏ تفکرات خشک زاهدانه از قرن دوم هجری آغاز شد و آثار این تحول نیز در ادب فارسی دقیقا از همین دوران‏ بوضوح مشهود است،اما حسن سلیقه و باریک اندیشی‏ مولانا در انطباق آیات و روایات با آرا و عقاید متصوفه،و کثرت و تنوع استفاده‏های وی از کلمات وحی،مثنوی را در میان سایر آثار اینچنین برجسته ساخته است.

استفاده مولانا از آیات کلام اللّه مجید،محدود به تلمیح‏ و اسناد و اقتباس و...نمی‏شود،بلکه وی در موارد بسیاری‏ متعرض تفسیر نیزی گردیده است.مولوی در ضمن بیان‏ مطالب مختلف و یا در اثنای داستانهایش به شرح و تفسیر آیات پرداخته و حتی تحت عناوینی همچون حکمت در

انی جاعل فی الارض خلیفه

،تفسیر کنت کنزا مخفیا فاجبت ان‏ اعرف،در بیان فی التاخیر آفات و...ابیات مستقلی را به تفسیر آیات الهی اختصاص داده است.به طور مثال وی در دفتر چهارم مثنوی ذیل عنوان«تفسیر

یا ایها المزمل

»حکمت‏ نزول آیه را چنین تفسیر می‏کند:

خواند مزمل نبی را زین سبب‏ که برون آی از گلیم ای بوالهرب

سر مکش اندر گلیم و رو مپوش‏ که جهان جسمی است سرگردانی تو هوش

باش کشتیبان در این بحر صفا که تو نوح ثانیی ای مصطفی

خضر وقتی غوث هر کشتی تویی‏ همچو روح اللّه مکن تنها روی

هین روان کن ای امام المتقین‏ این خیال اندیشگان را تا یقین

(1) مولوی در تفسیر آیات قرآن-همچون سایر عرفا-به‏ تفسیر ذوقی توجهی خاص داشته و تعبیرات زیبا و نکات‏ بدیعی را از آیات الهی استنباط،و در جای جای مثنوی‏ عنوان نموده است.به طور مثال وی با استناد به آیه

لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه

چنین استدلال می‏کند که«مرگ»و «هلاکت»دو مفهوم جدا از هم هستند.چرا که خداوند از یکسو امر به جهاد و مقاتله می‏کند و از دیگر سو می‏فرماید خودتان را به هلاکت نیندازید و چون در سخن خداوند تضاد و خلل موجود نیست،(2)«مرگ»،«هلاکت» محسوب نمی‏شود.این استدلال و تفسیر زیبا را مولوی‏ طی داستانی از زبان حمزه(ع)در دفتر سوم مثنوی چنین‏ بیان می‏دارد:

اندر آخر حمزه چون در صف شدی‏ بی زره سرمست در غزو آمدی

سینه باز و تن برهنه پیش پیش‏ درفکندی در صف شمشیر خویش

خلق پرسیدند کای عم رسول‏ ای هژبر صف شکن شاه فحول

نه تو لا تلقوا بایدکم الی‏ تهلکه خواندی ز پیغام خدا

پس چرا تو خویش را در تهلکه‏ می دراندازی چنین در معرکه

گفت حمزه چونکه بودم من جوان‏ مرگ می‏دیدم وداع این جهان

لیک از نور محمد من کنون‏ نیستم این شهر فانی را زبون

آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است‏ امر لا تلقو بگیرد او به دست

وانکه مردن پیش او شد فتح باب‏ سارعو آید مر او را در خطاب

(1)-مثنوی معنوی،تصحیح نیکلسون،دفتر چهارم،بیت 1453 به بعد.

(2)-نساء/82:

و لو کان من عند غیر اللّه لوجدوا فیه اختلافا کثیرا.

؟؟؟مثنوی معنوی‏ مولانا جلال الّدین محمّد بلخی رومی‏ با هفت کتاب نفیس دیگر محمد رمضانی‏ دارندهء کلاله خاور از سال 1315 تا سال 1319 در تهران چاپ شد چاپخانهء«تهران»؟؟؟

الحذر ای مرگ بینان بارعوا العجل ای حشربینان سارعوا

(1) التفات مولانا به استفادهء تفسیری از آیات قرآن به حدی‏ است که حتی وی دربارهء قراءات مختلف آیات نیز اظهار نظر می‏کند و یکی را بر دیگری ترجیح می‏دهد.به طور مثال وی معتقد است که کلمهء«کذبوا»در آیه صد و ده‏ سوره یوسف(2)را بایستی به روایت حفص،یعنی به‏ تخفیف،خواند تا معنای آیه صحیح باشد.مولوی در اثبات این مدعا،داستانی از دقوقی به این شرح نقل می‏کند «دقوقی در طریق سلوک خود و به جهت یافتن اقطاب و اساتین،همواره در مسافرت بود تا اینکه در شامگاهی به‏ ساحلی رسید که در افق آن هفت شمع جلب نظر می‏کرد. این هفت شمع در نظر دقوقی گاهی یک شمع،گاه هفت‏ شمع،لحظه‏ای هفت مرد و در نهایت هفت درخت جلوه‏ می‏نمود،اما مردم گرسنه و تشنه‏ای که از آنجا عبور می‏کردند،توجهی به این هفت درخت نداشتند و دقوقی‏ غرق در تحیر بود که آیا آنچه او می‏بیند واقعیت دارد یا نه».در این قسمت از داستان مولوی از قول دقوقی به آیه‏ 110 سوره یوسف اینگونه گریز می‏زند:

در هزیمت زین درخت و زین ثمار این خلایق صد هزار اندر هزار

باز می‏گویم عجب من بیخودم‏ دست در شاخ خیالی در زدم

حتی اذ ما اسیئس الرسل بگو تا بظنو انهم قد کذبوا

این قرائت خوان که تخفیف کذب‏ این بود که خویش بینند محتجب

جاءهم بعد التشکک نصرنا ترکشان گو بر درخت جان برآ

(3) مولوی در تفاسیر خود برای ساده و قابل فهم کردن‏ معانی آیات،از قصص و حکایات فراوانی به صور مختلف استفاده کرده است.گاه یک یا چند داستان را نقل‏ می‏کند تا زمینهء فکری،برای عنوان کردن تفسیر،در ذهن‏ خواننده ایجاد شود،گاه ابتدا به تفسیر آیه می‏پردازد و سپس برای روشنگری بیشتر حکایت یا حکایاتی را نقل‏ می‏نماید و در پاره‏ای موارد ضمن نقل داستانی،به طور مستقیم یا غیر مستقیم،آیه‏ای را شرح و تبیین می‏کند و در این رویه هیچ حد و مرزی برای خود قائل نیست،تا جایی‏ که از عرفی‏ترین و گاه سست‏ترین امثال و حکایات نیز در تفسیر آیات الهی بهره می‏گیرد.

یکی از ویژگیهای عمدهء تفسیر در مثنوی آن است که‏ مولانا در تفسیر هر آیه از چندین آیه دیگر نیز استفاده‏ می‏کند و سعی دارد تا معانی هر آیه را به کمک سایر آیات‏ قرآن روشن نماید.این شیوه تفسیر که در بین آثار منظوم‏ ادب پارسی کم سابقه و از لحاظ کیفیت و کثرت،بی‏سابقه‏ است،در واقع همان روش تفسیر قرآن به قرآن است.مولوی‏ حتی در مواردی که برای تفسیر،به ذکر قصه یا حکایتی‏ می‏پردازد آیات مورد استفادهء خود را از زبان شخصیتهای‏ داستان متذکر می‏شود.البته بایستی توجه داشت که مولانا در تفاسیر خود بیشتر به تفسیر ادبی-ذوقی تمایل داشته و بالطبع از آیاتی که مورد استشهاد قرار می‏دهد،مفاهیمی‏ عرفانی،اراده می‏کند.

یکی از نمونه‏های تفسیر قرآن به قرآن در مثنوی در دفتر پنج ذیل عنوان«تفسیر آیه

الا الذین آمنوا فلهم اجر غیر ممنون

(1)آمده است:

گر تو کردی سعی و شکر مجتهد غم مخور که صد چنان بازت دهد

امة الکفران اضل اعمالهم‏ امة الایمان اصلح بالهم

که اضل اعمالهم ای کافران‏ جستن کام است از هر کامران

قرض ده زین دولت اندر اقرضوا تا که صد دولت ببینی پیش رو

یخرج الحی من المیت بدان‏ که عدم آمد امید عابدان

مبدع آمد حق و مبدع آن بود که برآرد فرع،بی‏اصل و سند

(2) و چنانکه آشکار است در تفسیر فوق از آیات

«الذین‏ کفرو صدو عن سبیل اللّه اضل اعمالهم

(محمد/1)»،

«و آخرون یقاتلون فی سبیل اللّه فاقروا ما تیسر منه و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اقرضوا اللّه قرضا حسنا

(مزمل/20)»و

«یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحی‏ الارض بعد موتها و کذلک تخرجون

(روم/19)»استفاده‏ شده است.

مولوی به معانی و ابعاد مختلف آیات قرآن توجهی‏ خاص داشته و هر آیه را در چندین مفهوم و به مناسبتهای‏ متعدد به کار گرفته است.گاه از آیه‏ای تفسیری ذوقی ارائه‏ می‏کند،گاهی از آن نتیجه‏ای اخلاقی می‏گیرد،و گاه بدان‏ استناد می‏جوید...گسترهء استفاده مولوی از هر آیه به‏ اندازه‏ای است که در برخی موارد از یک آیه دو معنا که در ظاهر با هم مغایر هستند ارائه داده است.البته این امر چندان هم خلاف انتظار نیست؛چرا که اولا آیات الهی‏ براستی دارای معانی متعدد و فراوانی هستند،ثانیا مولوی‏ نیز دارای شخصیتی چند بعدی است و به همین دلیل‏ گاهی عارفانه سعی دارد لطیفترین و عمیقترین معنای آیه‏ را استخراج کند،گاه به عنوان ادیب و شاعری توانا از همان‏ آیه تفسیری ادبی-ذوقی به دست می‏دهد.در پاره موارد همچون اندیشمندی فلسفه‏گرا به استناد و استدلال آیه‏ می‏پردازد،و گاهی همچون واعظی فقیه،مجتهدانه به‏ آیات الهی نگریسته است.

آیه بیست و سهء سوره اعراف از جمله آیاتی است که‏ مکررا و به انحای مختلف در اوراق ارزشمند مثنوی‏ مذکور آمده است.(3)

مولانا در دفتر اول مثنوی ضمن ذکر قصهء آدم(ع)«ربنا انا ظلمنا»گفتن او را دلیل وجود قضا می‏داند و معتقد است‏ قضای الهی آنچنان بر رفتار انسان احاطه دارد که حتی‏ ارادهء او را نیز کمرنگ می‏سازد:

مدح این آدم که نامش می‏برم‏ قاصرم گر تا قیامت بشمرم

این همه دانست و چون آمد قضا دانش یک نهی شد بر وی خطا

در دلش تأویل چون ترجیح یافت‏ طبع در حیرت سوی گندم شتافت

چون ز حیرت رست باز آمد به راه‏ دید برده دزد رخت از کارگاه

«ربنا انا ظلمنا»گفت و آه‏ یعنی آمد ظلمت و گم گشت راه

(1)-تین/6.

(2)-مثنوی،دفتر پنجم،بیت 995 به بعد.

(3)-اعراف/23:

قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم نغفر لنا و ترحمنا لنکونن من‏ الخاسرین.

پس قضا ابری بود خورشید پوش‏ شیر و اژدرها شود زو همچو موش

(1) همین آیه(اعراف/13)را مولانا در جای دیگر با فراست تمام در مقابل آیه

«قال رب بما اغویتنی لا زینن...»

قرار می‏دهد و آن را دلیل بر تواضع و حرمت دارای انسان‏ در مقابل خداوند می‏داند و چنین به تفسیر می‏پردازد که‏ «انسان،خطای خود را به خدا نسبت نداد بنابراین بزرگی و شرافت یافت.اما شیطان استکبار خود را به خداوند منتسب ساخت و به همین دلیل از اوج تقرب به حضیض‏ حرمان فروافتاد:

گفت شیطان که بما اغویتنی‏ کرد فعل خود نهان دیو دنی

گفت آدم که ظلمنا نفسنا او ز فعل حق نبد غافل چو ما

در گنه او از ادب پنهانش کرد زان گنه بر خود زدن او بربخورد

طیبات از بهر که للطبین‏ یارا خوش کن برنجان و ببین

(2) نکتهء دیگری که مولوی از آیه بیست و سه سوره‏ اعراف استنباط می‏کند آن است که

«انا ظلمنا»

گفتن آدم(ع) نقطهء فرودین او از بلندای

«علم الاسماء»

است و این سقوط آدم،به دلیل تأثیر گذار بودن وساوس شیطان است:

آدمی که علم الاسما بک است‏ در تک چون برق این سگ بی‏تک است

از بهشت انداختش بر روی خاک‏ چون سمک در شصت او شد از سماک

نوحه

«انا ظلمنا»

می‏زدی‏ نیست دستان و فسونش را حدی

(3) و باز در دفتر چهارم این آیه را دلیل لزوم توبه و استغفار می‏داند:

از پدر آموز کادم در گناه‏ خوش فرود آمد به سوی پایگاه

«ربنا انا ظلمنا»گفت و بس‏ چونکه جانداران بدید از پیش و پس

آنکه فرزندان خاص آدمند نفحهء

«انا ظلمنا»

می‏دمند

4 و در جای دیگر به شکلی ضمنی از این آیه برای اثبات‏ اندیشه‏های ملامتیه استفاده کرده،می‏گوید:

خویش مجرم دان و مجرم گو مترس‏ ؟؟؟نا ندزدد از تو آن استاد درس

چو بگویی جاهلم تعلیم ده‏ اینچنین انصاف از ناموس به

از پدر آموز ای روشن جبین‏ ربنا گفت و ظلمنا پیش ازین

همچنین مولوی در دفتر پنجم مثنوی تحت عنوان‏ «خلق الجان من مارج من نار و قوله تعالی فی حق ابلیس انه‏ کان من الجن ففسق»تعبیر دیگری از آیه بیست و سه‏ سوره اعراف ارائه کرده که با سایر تعابیر او متفاوت است. مولانا در این تفسیر به خلاف تفاسیری که

«انا ظلمنا»

گفتن آدم(ع)را نقطهء قوتی برای او می‏دانست،توبه کردن‏ (1)-دفتر اول،بیت 1248 به بعد.

(2)-دفتر اول،1488 به بعد.

(3)-دفتر دوم،بیت 2508 به بعد.

(4)-دفتر چهارم،بیت 324 به بعد.

آدم را عملی بیهوده و نوشدارویی بعد از مرگ سهراب‏ تلقی می‏کند:

چونکه در مانی به غرقاب فنا پس ظلمنا ورد سازی بر ولا

دیو گوید بنگرید این خام را سر برید این مرغ بی‏هنگام را

(1) و نیز در دفتر ششم مثنوی،مولانا آیه

«انا ظلمنا انفسنا»

را دلیل مختار بودن آدم می‏داند و چنین استدلال می‏کند که‏ اگر آدم(ع)مجبور و مقهور قضا بود،عذر آوردن او به‏ درگاه الهی معنایی نداشت و بایستی گناه خود را بر گردن‏ قضای الهی می‏انداخت:

گفت سلطان بلکه آنچ از نفس زاد ریع تقصیر است و دخل اجتهاد

ورنه آدم کی بگفتی با خدا ربنا انا ظلمنا نفسنا

خود بگفتی کاین گناه از بخت بود چون قضا این بود حزم ما چه سود

(2) مولوی در شرح و تبین اخبار و احادیث نیز به وجه‏ احسن به آیات قرآن تمسک جسته و با دقت و ظرافت‏ فراوان احادیث را به آیات و مفاهیم قرآن متصل ساخته‏ است؛به طور مثال و در شرح حدیث شریف«لا رهبانیة فی الاسلام»می‏گوید:

هین مکن خود را خصی،رهبان مشو زانکه عفت هست شهوت را گرو

انفقوا گفتست پس کسبی بکن‏ زانکه نبود خرج بی دخل کهن

گرچه آورد انفقوا را مطلق او تو بخوان که اکسبوا ثم انفقوا

همچنین چون شاه فرمود اصبروا رغبتی باید کز آن تابی تو رو

پس کلو از بهر دام شهوت است‏ بعد از آن لا تسرفوا آن عفت است

چونکه محمول به نبود لدیه‏ نیست ممکن بود محمول علیه

(3) که در توضیح حدیث فوق از آیات

«الذین ینفقون‏ اموالهم فی سبیل اللّه ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی‏ لهم

(بقره/262)،

«و صابروا و رابطوا و اتقوا اللّه لعلکم‏ تفلحون

(آل عمران/200)و

«یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل‏ مسجد و کلوا و شربوا و لا تسرفوا،انه لا یحب المسرفین

(اعراف/31)استفاده شده است.

موانست مداوم مولوی با قرآن باعث گردیده که‏ بسیاری از ترکیبات و اصطلاحات قرآنی ملکهء ذهن او گردد و ناخودآگاه بر زبان وی جاری شود.مولوی‏ بدون آنکه قصد اشاره به آیه یا مفهوم قرآنی مشخصی‏ را داشته باشد ترکیباتی همچون«منطق الطیر»،«ید بیضا»، «فالق الاصباح»،«عین الیقین»،«عین جاریه»را به کار گرفته است:

«منطق الطیری»به صوت آموختی‏ صد قیاس و صد هوس افروختی

هین«ید بیضا»نما ای پادشاه‏ صبح نو بگشا ز شبهای سیاه

(1)-دفتر پنجم،بیت 1-1970.

(2)-دفتر ششم،بیت 5-403.

(3)-دفتر پنجم،بیت 577 به بعد.

«فالق الاصباح»اسرافیل دار جمله را در صورت آرد زان دیار

نقش و قشر علم را بگذاشتند رایت علم الیقین برداشتند

وارهیده از جهان عاریه‏ ساکن گلزار«عین جاریه»

همچنین مولوی بعضی ترکیبات و واژگان قرآنی را در معنای مجازی و اصطلاحی به کار برده است.به طور مثال‏ «بیت عنکبوت»در کلام مولانا مجازا به معنای ناپایدار بودن و باد و بروت بیهوده داشتن است.

چند دعوی و دم و باد و بروت‏ ای ترا خانه چو بیت عنکبوت

و«عروة الوثقی»به معنی اتکا و اتکال به حق و فروگذاشتن تعلقات دنیوی است.

عروة الوثقی است این ترک هوا برکشد این شاد جان را بر سما

اکثر استفاده‏های مثنوی از قرآن کریم به شیوهء تحلیل‏ است.زیرا اولا مولانا سخنی منظوم را ارائه کرده و ناگفته‏ پیداست که برای جای دادن الفاظ قرآن در تنگنای وزن و قافیه،ضرورتا بایستی تغییراتی در ظاهر کلام به وجود می‏آورد.

ثانیا مولوی بیش از آنکه به ظاهر سخن خود بیندیشد و در پی ایجاد صنایع لفظی باشد،به القای معنا اهمیت‏ می‏دهد و کلمات وحی را تنها از آن جهت که اغنی و افصح‏ است به کار می‏گیرد.

آیات کلام اللّه مجید به انحای مختلف در مثنوی تعبیه‏ شده است.گاهی چند کلمه از یک آیه در بیتی گنجانده‏ شده،مانند:

یوم لا یحزی النبی را راست دان‏ نور یسعی بین ایدیهم بخوان

که اشاره است به آیه

«یوم لا یخزی اللّه النبی و الذین‏ آمنوا معه نورهم بسعی بین ایدیهم...»

(1).گاه به ذکر یک‏ لفظ اکتفا گردیده:

هست هفصد ساله راه آن حقب‏ که بکرد او عزم در سیران حب

(2) که اشاره دارد به آیه

«و اذ قال موسی لفتیه لا ابرح حتی‏ ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا»

.

گاه جمله‏ای کامل از آیه‏ای مذکور آمده است؛مانند آیه‏

«کل شی‏ء هالک الا وجهه»

در بیت:

عقل کی ماند،چو باشد سرده او کلّ شی‏ء هالک الا وجهه

(3) و در پاره‏ای موارد در یک بیت بیش از یک آیه‏ مورد تضمین قرار گرفته است؛همچون بیت:

عقل قربان کن به پیش مصطفی‏ حسبی اللّه گو که الله ام کفی

4 که مصرع اول این بیت به معنای آیه سی و هشت سوره‏ الزمر اشاره دارد و مصراع دوم،دربردارنده جزئی از آیه‏ 129 از سوره توبه است.

حکایات و قصص مثنوی نیز حامل تعداد کثیری‏ از آیات و مفاهیم قرآنی هستند.در این داستانها، آیات قرآن بر زبان تمام عناصر داستان از جن و انس‏ گرفته تا نبات جماد و حتی حیوانات جاری است و تمام شخصیتهای مثبت و منفی متذکر آیات الهی‏ می‏گردند.به طور مثال در داستان نخجیران در دفتر اول مثنوی،شیر در اثبات مدعای خود-که ترجیح کسب‏ اجتهاد است-به طور ضمنی به معنای آیه 143 از سورهء بقره اشاره می‏کند:

کافرم من گر زیان کرده است کس‏ در ره ایمان و طاعت یک نفس

و حال آنکه در این داستان،شیر نمادی از عالمان‏ (1)-تحریم/8.

(2)-دفتر ششم،بیت 1128.

(3)-دفتر سوم/4661.سرده به معنای سرکرده و رئیس.

(4)-دفتر چهارم/1408.

بی‏عمل و نفس اماره‏ای است که در چاه هلاکت می‏افتد.

مولوی از قرآن و آیات آن به عنوان مرجعی موثق در استنباط دقایق و رموز و سندی محکم در استدلال، استفاده کرده و همواره آیات الهی را به عرصه تفسیر و استدلال کشانده است و در پاره‏ای موارد نیز از آنها در جهت اثبات آرا و عقاید متصوفه بهره می‏برد.فی المثل‏ وی در وصف تکوین هستی،عالم جسم را از عالم روح‏ مجزا می‏داند و هر یک را در ماهیت،محدود و مقید می‏نماید و در این رابطه به آیه بیست سوره الرحمن‏ تمسک و استناد می‏جوید:

بحر تن بر بحر دل بر هم زنان‏ در میانشان برزخ لا یبغیان

مثنوی گذشته از مواردی که عین الفاظ و جملات‏ قرآن را متذکر می‏گردد،حاوی ابیات فراوانی است که‏ بدون هیچ اشاره‏ای به کلمات وحی،مفاهیمی از کلام اللّه‏ مجید را بیان می‏دارد.این قسم از ابیات در مثنوی تنوع و تعدد فراوانی دارند و به همین لحاظ شرح و بررسی آنها مجال و مقالی مفصلتر می‏طلبد و در وسع قرآن پژوهان‏ ادیبی است که با مفاهیم قرآن آشنا و محیط بر زبان مثنوی‏ هستند.

مثنوی که جلوه‏های درخشانی از قرآن مجید را در خود جای داده است،بی‏تردید سزاوار صرف همت و بذل‏ توجه بیشتری است.